پسری در چنگال عشق و هوس

نوشته: والتر ترابیش
ترجمه: محمود تاجبر

آقای محترم
جای آنکه شخصا به نزد شما بیایم، این نامه را خدمت شما ارسال می‌دارم، زیرا من از دیدن شما شرمنده‌خاطرم. وانگهی پولی برای سفر در دست ندارم، چون دیگر معلم نیستیم. آری، من شغل خود را از دست داده‌ام! جمعه گذشته من عاشق شدم! عاشق یک دختر و در عین حال مرتکب عمل خلاف شده‌ام، بالاخره این اسمی است که سفیدپوست‌ها و همچنین کلیسا روی آن گذاشته است. دخترک نه ازدواج کرده و نه جهیزه‌ای برایش تهیه دیده بودند. در نتیجه وی به هیچ کس تعلق نداشت و من هنوز به اشتباه خود پی نبرده‌ام. من خود نیز ازدواج نکرده و خیال ازدواج هم با آن دختر ندارم، حتی اسمش را نمی‌دانم! بنابراین، بنابر عقیده‌ام، فرمان «همانا زنا مکن» نباید درمورد من به مرحله اجرا درآید. به همین دلیل هنوز نفهمیده‌ام چرا کلیسا مرا از شرکت در مجالس برای شش ماه محروم گردانیده است. یکی از شاگردانم نزد شبان کلیسا، راز مرا فاش کرده است. نمی‌دانم به کجا پناه ببرم؟

آقا شما مرا غسل تعمید داده‌اید و معلم من در آموزشگاه، شما بودید که غالبا مرا با اندرزهایتان بهره‌مند می‌ساختید. بنابراین، واقف هستید که من چگونه مسیحی شدم. شما مرا حتی از پدرم بهتر می‌شناسید. من بی‌نهایت سرافکنده‌ام از اینکه با کرده خود شما را مأیوس و ناراحت نموده‌ام، ولی بی‌پرده می‌گویم که من احساس مجرمیت در خود نمی‌کنم. گرچه از ریشخند و تمسخر مردم خجلت‌زده‌ام، ولی هنوز خود را یک مسیحی می‌دانم. این جرأت و شهامت در من وجود دارد که هر چه در دل دارم بدون پرده‌پوشی برای شما بگویم و طرز تفکر خود را بازگو نمایم، حتی اگر شما عصبانی شوید. آیا امیال جنسی و خواسته‌های جنسی برای انجام مقصودی به من داده نشده است؟ آیا چه چیزی می‌تواند موجود باشد در حالی که برای انجام کاری استعمال نگردد؟ چرا چیزی را که خداوند آفریده است وسیله گناه می‌دانند؟ نظر به اینکه همه کس مرا محکوم و مقصر می‌داند، انتظار جوابی هم از شما ندارم. در اینجا به نامه‌ام خاتمه می‌دهم. دیگر چیزی ندارم که بگویم.

دوست غمگین شما: فرانسوا
۸ ژانویه

دوست عزیز، آقای فرانسوا
نامه‌ای که به تاریخ هشتم ژانویه نوشته و برایم فرستاده‌اید به دستم رسید. بسیار ممنون هستم بدین لحاظ که آنچه اتفاق افتاده قبل از اینکه از زبان دیگران بشنوم برایم شرح داده‌اید. البته از این موضوع ناراحت هستم، چون به توصیه من بود که توانستی شغل معلمی را پیشه خود سازی، اما چون مطلبی را کتمان نکرده‌ای، ابدا عصبانی نیستم، بلکه خوشحالم، چون با دانستن وقایع و اطلاع کامل می‌توانم به نحو احسن شما را کمک و راهنمایی کنم. مسلما تا آنجایی که امکان‌پذیر است کوشش می‌کنم جواب سؤال‌هایت را همانطور بی‌پرده بگویم. فعلا سؤالی را که درباره عمل خلاف پرسیده بودی به کنار می‌گذاریم. کاملا حق با جنابعالی است که بگویید خواسته‌ها و امیال جنسی گناه محسوب نمی‌شوند. هنگامی که پسری با دختری زیبا برخورد می‌کند، مرتکب گناه نمی‌گردد و حتی زمانی که احساس می‌نماید که مجذوب وی شده است باز هم گناهی از وی سر نزده است.

بر من پوشیده نیست که تو و امثالت نمی‌توانید از خواسته‌ها و امیال درونی امتناع بورزید و حتی قادر بر آن نیستید که از پریدن پرنده هوس بر فراز سرتان جلوگیری نمایید، ولی این نیرو را در شما سراغ دارم که نگذارید آن پرنده در درون افکارتان لانه کند... قبول است که امیال جنسی ساخته و پرداخته دست خداوند است. امیال جنسی عطیه‌ای از طرف پروردگار به بنی نوع بشر می‌باشد. هدیه‌ای است گرانبها که در دوران جوانی از آن لذت برده و متمتع می‌گردید، اما وجود میل که تنها کافی نیست. این موضوع را چگونه تجزیه و تحلیل می‌کنید؟ بر فرض پسری در شهری بزرگ در جلوی دکان کباب‌پزی می‌ایستد و برای خودش اینطور دلیل می‌تراشد: «حالا که در مقابل کباب‌ها قرار گرفته‌ام بسیار خوب، من هم که از همیشه گرسنه‌ترم از طرف دیگر بوی کباب مرا سست کرده، معلوم است که باید شکمی از عزا درآورم.»

آیا حالا حق دارم که شیشه دکان را در هم بشکنم و خودم را سیر نمایم؟ حالا حکایت شماست. سؤال می‌فرمایید چه چیزی می‌تواند وجود داشته باشد در حالی که برای انجام مقصودی استعمال نگردد؟ حرف شما درست، اما آخر جانم هر مالی نرخی دارد. برای روشن شدن موضوع مثالی می‌زنم. مثلا فرض کنید که یکی از دوستانتان تازگی به استخدام

اداره پلیس درآمده و برای اولین بار در زندگی صاحب اسلحه‌ای شده، غفلتا می‌گوید: «من که شخصا این اسلحه را بدست نیاورده‌ام، حال که این را به من داده‌اند، بنابراین باید به نحوی از آن استفاده کرد یا به عبارت دیگر باید یک نفر را به قتل رساند!» خیر، او این حق را ندارد که کسی را بکشد. اگر سلاحی به او داده‌اند، مسؤولیت هم به وی محول شده است، مسؤولیت نگهداری و حفظ آن. همین امر درمورد امور جنسی صدق می‌کند.

از غریزه جنسی می‌توان استفاده برد، ولی از راهش. گرچه غریزه جنسی وسیله صیانت نفس، منبع حیات و قدرت و اتحاد مابین دو موجود است، ولی این نیرو خارج از نقشه الهی، تبدیل به عامل جدایی و مبدأ شقاوت و بیرحمی و سرچشمه گمراهی و مرگ می‌گردد! آمیزش جنسی در آن زمان قانع‌کننده و ثمربخش است که به اتحاد و پیوستگی عشق آمیخته باشد. عشق حقیقی همواره در تلاش خشنودی شریک می‌باشد، نه تنها در فکر خود و بس. خوب می‌دانم در عصر ما هنگامی که پسری به دختری اظهار عشق می‌کند و می‌گوید: «من تو را دوست دارم» منظورش جز این چیز دیگری نیست. هدف وی این است که من از تو یک چیز می‌خواهم، اما نه برای خودت، بلکه برای خودم و حوصله صبر کردن را ندارم، بلکه بلافاصله و هر چه زودتر آن را از تو می‌خواهم! مهم نیست که بعدا چه پیش خواهد آمد، همین حالا اهمیت دارد. من تو را برای ارضای هوس‌هایم می‌خواهم! تو تنها وسیله‌ای هستی که می‌توانی خواسته مرا برآوری و به تمنیات دلم پاسخ گویی. من الساعه می‌خواهم با تو آمیزش جنسی داشته باشم...

اما این عشق نیست، این زجر است. این خودخواهی و خودپرستی است. شما به جای اینکه بگویید من عاشق دختری شده‌ام، می‌توانید اعتراف کنید که من عاشق خودم و هوس‌هایم شده‌ام و برای این منظور دختری را وسیله ارضای هوس خود نموده‌ام. اجازه دهید کمی بیشتر مطلب را توجیه کنم و شرح دهم، زمانی که پسری به دختری می‌گوید: «من تو را دوست دارم» منظور واقعی او چه باید باشد؟ باید مقصودش این باشد که من تو را می‌ستایم، تنها تو را، تو را، تو را، تو را. تو در ژرفنای قلبم عزیزی. تو تنها آرزوی منی بالاخره تو مضاعف من هستی. حاضرم به خاطرت از هر چیز دست بشویم، تنها به خاطر تو زندگی می‌کنم و به خاطر وجود تو کار خواهم کرد. در انتظار آن هستم که تو از آن من گردی. در زندگی با تو، بردباری به خرج خواهم داد. حتی کلماتی که عنوان تحمیل در آن احساس شود، به تو نخواهم گفت. در آینه حضور توست که دل پریشم از فروغ شادی تابناک می‌گردد. در صداقت، در پاکی و صافی، در حزن و شادی شریک و حافظ تو خواهم بود. پولم را، فکرم را، قلبم را، جسمم را و بالاخره وجودم را برای تو خواهم نهاد. بدون موافقت و رأی تو قدمی برنخواهم گرفت. تنها آرزویم این است که تو در کنار من باشی و من در کنار تو...

آیا اکنون متوجه شدید عشقی را که شما تصور می‌کردید با مفهوم واقعی آن، زمین تا آسمان تفاوت دارد؟ شما حتی اسم دخترک را نمی‌دانید! نه از گذشته‌اش اطلاع دارید و نه از آینده‌اش! می‌روید و با او نزدیکی می‌کنید و حالا هم که به وی تجاوز کرده‌اید، خود را بی‌تفاوت نشان می‌دهید! روزی که او حامله شود، خدا می‌داند که بر آن سیه‌روز تیره‌بخت چه‌ها خواهد گذشت! گذشته از اینها، عشق حقیقی موظف به تقبل مسؤولیت است؛ یعنی مرد مسؤولیت همسر خویش را به عهده می‌گیرد و آنگاه زن و شوهر در پیشگاه خداوندی مسؤول هستند. از آن لحظه به بعد مرد دیگر نمی‌گوید «من»، بلکه تکیه کلامش پیوسته «تو» می‌باشد. همچنین آن دو دیگر نمی‌گویند: «من و تو»، بلکه همواره می‌گویند «ما.» عشق حقیقی را هرگز پایانی نیست. عشق واقعی خواستار پایداری و وفاداری است یا به عبارت دیگر صحت عشق واقعی در زندگی زناشویی هویدا می‌گردد.

به همین دلیل است که یک پسر جوان هرگز نباید به دختری اظهار عشق نماید، مگر در موردی که خیال ازدواج حتمی با وی داشته باشد. در آن صورت، مرد می‌تواند تقاضای ارضای امیال جنسی از زن داشته باشد؛ یعنی بعد از ازدواج نه قبل از ازدواج. فقط در زندگی زناشویی است که عشق می‌تواند به مرحله عمل درآید. اگر این کار جدا از امر ازدواج قرار گیرد، در اینجاست که جوان در راه مرگباری قدم برمی‌دارد! می‌خواهم نامه‌ام را در اینجا خاتمه دهم. تصور می‌کنم این نوشته تا اندازه‌ای شما را به تفکر وامی‌دارد. می‌دانم که روی دوستی و وفاداری من حساب خواهی کرد. انتظار نامه دیگری را دارم.

دوست وفادار تو: ترابیش

آقای عزیز

نامه شما رسید، از لطفتان کمال تشکر را دارم. بی‌اندازه متشکرم که مرا به واسطه آن رفتار رها نکردید و به حال خودم باقی نگذاشتید. گرچه شما از من و رفتار ناپسندم انتقاد می‌کنید، ولی در عین حال باعث راهنمایی و کمک من می‌گردید. باز هم واقعا خشنودم از اینکه کسی را پیدا کرده‌ام و می‌توانم عقده‌های دلم را برایش بگشایم. گرچه چیزهایی را که شما برایم نوشتید همه را به خوبی نفهمیده‌ام، ولی آخرین جمله‌ای که نوشته‌اید در من خیلی اثر کرد. آقای محترم، اگر انگیزه‌ای حقیقی در عمل من بود در این صورت بعید به نظر نمی‌رسید که خود را برای یک زندگی زناشویی سعادت‌بخش آماده می‌کردم، اما حالا شما درست عکس موضوع را مطرح می‌کنید. به من بگویید چگونه یک آدم می‌تواند موضوعی را بداند در حالی که آن موضوع را قبلا یاد نگرفته است؟ چگونه ممکن است چنین چیزی امکان داشته باشد که شخصی بدون مطالعه و تجربه قبلی امری را بیاموزد؟ آیا مگر ما در کلاس فیزیک و شیمی همان کار را نکردیم؟ در زبان مادری‌ام اصطلاحی است که می‌گوید: «قبل از شکار، نیزه‌ات را تیز کن.» اگر کسی فاقد قدرت و نیروی جنسی باشد، در این صورت ازدواج برایش چه مفهومی دارد؟ اگر دستگاه تناسلی انسان مورد استعمال قرار نگیرد، آیا خطر آن وجود ندارد که از کار بیفتد؟ منظور مرا می‌فهمید؟ شاید فرصتی دست دهد که جواب سؤال مرا بنویسید.

ارادتمند: فرانسوا
۲۵ ژانویه

عزیز من، آقای فرانسوا

باز هم ممنونم که صادقانه می‌نویسید. این موضوع را دلیل محبت تو نسبت به خود تلقی می‌کنم. مقیاس عجیبی در کتاب مقدس نهفته است که می‌گوید: «محبت مثل موت زورآور است» (سلیمان ۸: ۶). همانطوری که با خواب عمیق، انسان نمی‌تواند بفهمد که مرگ چیست، به همان ترتیب با تماس جنسی نیز نمی‌شود فهمید که عاشق شدن چگونه است. این دلیل روشن می‌سازد که حالات کاملا فرق می‌کند. مثل دیگری می‌آورم، برای اینکه چتر نجاتی را مورد آزمایش قرار دهند ممکن است ابتدا آن را بر فراز یک خانه یا درختی برد و از آنجا به پایین پرید، اما از ارتفاع سه یا چهار متری باز کردن چتر صلاح نیست، زیرا پوشیده نیست که به مجرد باز کردن چتر و پریدن، پای خود را خواهید شکست! چتر نجات را فقط از ارتفاع زیاد باز می‌کنند. همین طور در موضوع مورد بحث، آزمایش کردن عشق، جدا از ازدواج همان آش است و همان کاسه و همان پنبه است و همان آتش، زیرا که این امر به زناشویی تعلق دارد.

آمیزش جنسی فقط برای شخصی شایسته است که ازدواج کرده باشد، زیرا شخص متأهل، نه عجله در آمیزش دارد و نه ترس بچه‌دار شدن و نه ترس گیر افتادن! بلکه برای زن و شوهر اوقات کافی وجود دارد که سیرت یکدیگر را شناخته و به همدیگر عادت کنند. آنها همواره احساس می‌کنند که آمیزش جنسی تحت تسلط نیرویی قرار دارد که عشق نام گرفته است. معاینه آلت جنسی قبل از ازدواج امکان‌پذیر است، اما این موضوع زیاد مهم نیست. آنچه اهمیت دارد تسویه روانی است یا به زبان دیگر توافق اخلاقی مابین زوجین می‌باشد. اگر شخص دچار نقص جنسی باشد صرفا این امر را نمی‌شود متوجه ناتوانی سایر اعضای جنسی دانست. ناراحتی‌های بدنی غالبا قبل از ازدواج به وسیله معاینه طبی برطرف می‌گردد. بزرگترین علت اینگونه ناراحتی‌ها همان فقدان نظم روانی است؛ یعنی هنگامی که زوجین از نظر فکری و اخلاقی با یکدیگر هماهنگی ندارند.

اعضای یک ارکستر زمانی می‌شود گفت که با یکدیگر هماهنگ هستند که ابتدا ویلن‌ها و فلوت‌ها و بعد ترمپت‌ها و بعدا ضرب‌ها به ترتیب به صدا درآیند. اگر در شروع برنامه، یکی با ترمپت و ضرب شروع کند، صدای ویلن و فلوت را هیچ کس نخواهید شنید. به همین ترتیب در زندگی زناشویی، در ابتدا نظام قلب و روح چون زمزمه ویلن و فلوت شروع می‌گردد، آنگاه ترمپت و طبل جنسی به صدا درمی‌آید. این نظم روحانی قبل از ازدواج باید پرورش پیدا کند. پرواضح است که با رابطه جنسی، نیروی خود را از دست می‌دهید. نه فقط نیروی جسمانی، بلکه آن قدرتی را که باید به وسیله آن با تمام جسم و جان خود عشق بورزید. آدمی نباید از ضعف جنسی بیم داشته باشد، بلکه باید پیوسته برای سستی عشقی که از قلبش می‌گیرد نگران باشد. انجام عمل جنسی بدون وجود عشق یعنی محدود شدن دره تقلید از غریزه حیوانات در امر آمیزش!

اما شدیدترین عامل انحرافی همان اهمیت ندادن به این موضوع است: تو در من و من در تو و هر دو یک وجود جدایی‌ناپذیر. اگر به وسیله آمیزش جنسی با زنان مختلف، خود را برای زندگی زناشویی آماده می‌نمایید، مسلم است که با دست خود قبر خویش را می‌کنید! زیرا که دیگر احساس و عواطف را از دست داده و هرگز برای پذیرفتن عشق پاک آماده نمی‌باشید. اگر شما را به یک میهمانی دعوت کنند، ممکن است در آنجا غذاهای زیادی روی میز دیده شود. شاید روی میز فقط یک نوع غذا مطابق میلتان باشد. آیا از بیم اینکه مبادا به غذای دلخواه خودتان نرسید، در ابتدا شروع می‌کنید که همه غذاها را بچشید تا به غذای مورد نظر برسید؟ تصور کنید که پدرتان مبلغی برای شهریه مدرسه به شما داده و شما قبل از رسیدن به مدرسه آن را خرج می‌کنید، پرواضح است که شما را سر کلاس راه نخواهند داد.

ماجرای جنسی قبل از ازدواج، یک نوع هوس اختیار تعدد زوجات در شما ایجاد کرده، می‌خواهید از هر چمن گلی بچینید و این امر برای زندگی زناشویی در آتیه زیان‌بخش است. انسان به عادات زشت به سهولت خو می‌گیرد که خلاصی از آن بسیار دشوار است. به مسایل جدی جنسی که سعادت زندگی زناشویی شما را تهدید می‌کند، باید اهمیت زیادی داد. وقتی از من خواسته می‌شود یک زوج را که با هم اختلاف دارند آشتی دهم، تقریبا منبع و سرچشمه اختلاف را می‌توانم حدس بزنم و آن هم طرز زندگی زن و شوهر قبل از ازدواج است. جوانی که «خویشتنداری» را قبل از ازدواج نیاموخته، مسلم است که در دوران زندگی زناشویی نیز نمی‌تواند خود را کنترل نماید. مهار کردن نفس برای ایجاد یک کانون گرم خانواده بسیار ضروری می‌باشد.

حالا متوجه می‌شوید که قضیه شما با امر ازدواج منافات دارد و به وسیله عمل «زنا» شما حیثیت و شرافت دختری را که حتی هنوز با او آشنایی کامل ندارید، لکه‌دار کرده‌اید. عزیزم، سعی کنید اینها را بفهمید. من بر آن نیستم که شما را از لذت و خوشی محروم کنم. خیر، بلکه تمام سعی من این است که خوشبختی شما را تأمین نمایم. اگر شما گل‌های درخت پرتقالی را بکنی، بدیهی است که هرگز طعم میوه آن را نخواهید چشید، بنابراین هنگامی که شما را اندرز می‌دهم که شکوفه‌ها را نچینید، منظوری دارم. هدف من آن نیست که چیزی را از شما بگیرم و دور کنم، بلکه چیزی به شما معرفی نمایم و آن را به شما تقدیم کنم و با این جمله، جواب اصطلاح شما را می‌دهم: «برای متمول شدن، انسان گاهی خود را فقیر می‌کند.»

با درود برادرانه: ترابیش
۵ فوریه

کشیش عزیز

هنگامی که مشغول خواندن آخرین نامه شما بودم یک آیه از کتاب مقدس به ذهن من آمد که آن را بارها شنیده‌ام، اما در مکاتبات ما مفهوم دیگری به خود گرفته است. «در عشق خوف نیست، بلکه عشق کامل خوف را بیرون میندازد، زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد در عشق کامل نشده است» (اول یوحنا ۴: ۱۸). آری، کاملا درست است. من از برملا کردن حقیقت ترس داشتم. شبی که با آن دختر بودم با چهره‌ای مضطرب و وحشت‌زده در خود احساس ناراحتی می‌کردم. تقاضا دارم به این نکته توجه فرمایید: بلی، ترس و خوف بود که مرا به آن کار کشید، خوف بیماری از تجمع و فشار شهوت در خود. همچنین گاهی اوقات در شب خواب‌های مخصوصی می‌بینم و محتلم می‌شوم و در نتیجه لباس خوابم کثیف و لکه‌دار می‌شود و این منظره برایم بی‌اندازه نفرت‌انگیز است. دوستانم مرا اطمینان دادند که تنها راه فرار از این ناراحتی فقط آمیزش جنسی است! شما در این مورد چه عقیده‌ای دارید؟

در نامه خود به تعدد زوجات اشاره فرموده بودید. آیا امکان ندارد که مردی در آن واحد از چندین زن خوشش بیاید و آنها را دوست بدارد؟ در کتاب مقدس مبحثی نیست که از اختیار تعداد زوجات جلوگیری نماید. در این نامه من نهانی‌ترین اسراری را که در دل داشتم برایتان آشکار کردم. امیدوارم از حرف‌های من عصبانی نشده باشید، ولی همانطوری که می‌دانید من هیچ کس را ندارم که در این باره با وی گفتگو کنم و از وی بخواهم که مرهمی روی زخمم بگذارد، حتی پدر و مادرم. در نامه خود از معاینه طبی سخن گفته‌اید، اما از سخنان شما و از این پزشکانی که ما داریم، چشمم زیاد آب نمی‌خورد. این دکترها برای اینکه با والدین ما سرشاخ نشوند، هرگز حقیقت را به ما نمی‌گویند! از حوصله و بردباری شما متشکرم.

با کمال احترام: فرانسوا
۱۵ فوریه

برادر عزیز
اجازه دهید که نامه را با آخرین سؤال شما آغاز کنم. خیر، من عقیده ندارم که مردی می‌تواند در یک آن چند زن را دوست بدارد. باید دید که شما «دوست داشتن» را چگونه توجیه می‌کنید. اگر به عقیده شما مفهوم «دوست داشتن» فقط در خوابیدن با یک دختر خلاصه می‌شود و اگر دوست داشتن در عمل جنسی خاتمه پیدا می‌کند، آن وقت من حق را به شما می‌دهم. آن عشق کامل که کتاب مقدس از آن سخن می‌راند و شما هم به آن اشاره کرده‌اید، فقط شامل جسم نبوده، بلکه دل نیز در آن شریک می‌باشد. مطمئن هستم که شما این مثل را شنیده‌اید که می‌گویند: «دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.» این امر کاملا صحت دارد. عشق کامل به همسر و تقبل مسؤولیت کامل برای وی، پایه و بنای یک زناشویی سعادت‌آمیز است، بنابراین، این دو حس از اختیار کردن زنان متعدد جلوگیری می‌کند.

می‌فرمایید در کتاب مقدس مبحثی وجود ندارد که از اختیار تعدد زوجات جلوگیری به عمل آورد. برای پاسخ به این مسأله فقط یک آیه که در متی ۷: ۱۲ است مثال می‌زنم. این آیه به عنوان آیه طلایی بسیار معروف است: «بنابراین، آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید.» در حقیقت شماره مردهای آماده به ازدواج با تعداد دخترهای دم‌بخت، مساوی است و تا آنجایی که من اطلاع دارم این آیه طلایی تعدد زوجات را ممنوع کرده است. هر کسی که بیش از یک همسر انتخاب نماید شخص دیگری را در اجتماع خویش از ازدواج محروم کرده است، اما کتاب مقدس، کار را از ممنوع بودن شدیدتر کرده است. این موضوع تعریف دیگری را به یاد ما میندازد و به بحث ما نتیجه کلی می‌بخشد می‌گوید: «از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و این دو، یک تن خواهند بود.»

«فریسیان پیش آمده از روی امتحان از عیسی سؤال نمودند که آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است؟ در جواب ایشان گفت موسی شما را چه فرموده است؟ گفتند موسی اجازت داد که طلاق‌نامه بنویسند و رها کنند! عیسی در جواب ایشان گفت به سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت، لیکن از ابتدای خلقت خدا ایشان را مرد و زن آفرید. از این جهت باید مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش بپیوندد و این دو، یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند، بلکه یک جسد... پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نسازد.» اصطلاح «یک تن» را می‌شود به یک موجود زنده یا بهتر بگوییم به «یک شخص» تفسیر کرد. در زندگی زناشویی زن و مرد دیگر دو نیستند، بلکه یک می‌باشند. مفهوم این موضوع این است که دو نفر در تبادلات روحی و اخلاقی و عشقی یکی می‌شوند در حالی که از نظر بدنی و جسمی جدا و از هم سوا هستند. این دو موجود در حقیقت، اعضای اصلی یک موجود زنده هستند. مرد همچون سر خانواده بود و زن همانند قلب آن. هر دو به طور مساوی اهمیت دارند، زیرا همانطوری که هیچ کس نمی‌تواند بدون سر و قلب زنده بماند، همچنان هیچ موجودی وجود ندارد که با دو سر و دو قلب به زندگی ادامه دهد. هر موجود عادی و سالم دارای یک سر و یک قلب می‌باشد.

کتاب مقدس بر آن است که ما را کمک نماید تا در طریق بهتری گام برداریم؛ یعنی اگر شما شوهر چند زن باشید، دیگر شما و همسرانتان نه «یک موجود» هستید و نه صورتی از خدا می‌باشید، زیرا در تورات مکتوب است: «خدا آدم را به صورت خود آفرید و او را به صورت خدا آفرید...» و نه ازدواج شما می‌تواند آینه‌ای در مقابل زن و شوهر باشد که «عشق کامل» الهی را متجلی نماید. فقط یک همسر بر عشقی الهی و حقیقی گواهی می‌دهد. اگر می‌خواهید که خود را برای ازدواج آماده نمایید، چقدر بهتر می‌بود که خود را برای پذیرفتن «عشق کامل» حاضر و مستعد می‌ساختید. نگذارید که ترس و وحشت بر شما غلبه کند، بلکه خود را تحت عشق واقعی قرار دهید. هیچ کس تاکنون بر اثر پرهیزکاری و خودداری قبل از ازدواج به بستر بیماری نیفتاده است. آنچه دوستان توصیه کرده و با شما در میان نهاده‌اند، دروغ زشت و ننگینی بیش نبوده و نیست! وانگهی، احتلام در شب علامت بیماری نمی‌باشد، بلکه این عمل یکی از فعالیت‌های عادی بدن است. این امر برای هر کس اتفاق میفتد و بدن انسان، ماده اضافی را خود به خود به خارج می‌راند. در این حالت که اکثر هنگام خواب رخ می‌دهد، هیچ سری مرموز و یا جادوگری وجود ندارد. پروردگار، این مراحل را فقط به منظور حفظ سلامت بشر آفریده است.

ولی برعکس، اگر شما با هر زن یا دختری بخوابید و عمل جنسی انجام دهید، در معرض خطر مریض شدن که اغلب همان بیماری‌های مقاربتی است، قرار می‌گیرید و در نتیجه نزدیکی با دیگران این نوع امراض دامنگیر شما نیز می‌گردد. آنهایی که شما را که چون پنبه‌ای در مقابل آتش هستید به آمیزش جنسی تشویق می‌کنند، آنها از آن دسته اشخاصی هستند که هرگز قادر نبوده، خود نگهداری و پرهیزکاری را به مرحله اجرا درآورند. به شما اطمینان می‌دهم هیچ کدام از عقایدی که اظهار کرده‌اید و سؤال‌هایی که نموده‌اید به من ضربه وارد نکرده و عصبانی نشده‌ام. اغلب اشخاصی که در انزوا و تنهایی خودشان با مسایل و مشکلات خویش زندگی را می‌گذرانند باید تحمل زیادی داشته باشند. آنها می‌باید این جرأت را به خود بدهند و شهامت داشته باشند که عقده دلشان را برای کسی که لایق و قابل اطمینان و مجرب است بگشایند و از وی راه چاره بجویند. به احتمال قوی پدر شما تا اندازه‌ای باسواد و تحصیلاتی دارد، ولی یک رشته از مراسم و تشریفات ملی و مذهبی این شکاف و جدایی را بین اغلب فرزندان و والدین به وجود آورده است. این وظیفه ماست که جای خالی آنها را در اینگونه موارد پر نماییم. ضمنا پزشکی که دروغ می‌گوید شایسته مقام محترم پزشکی نیست. قبل از اینکه برای آزمایش طبی بروید یک دکتر حاذق انتخاب کنید و اگر دکتری را می‌شناسید که مسیحی است به او مراجعه کنید و به وی اعتماد نمایید. فراموش نکنید که مسیح مظهر عشق الهی می‌باشد. اوست که شما را با تمام بدی‌هایتان دوست می‌دارد.

دوست تو: ترابیش
۲۰ فوریه

آقای کشیش عزیز

امروز برای من بسیار جای خوشوقتی است که این نامه را خدمت شما ارسال می‌دارم، زیرا می‌دانم که تنها محبت عیسای مسیح است که این امکان را به وجود می‌آورد تا به نامه‌هایم پاسخ گویید. دیگر احساس متروک بودن و بی‌پناهی از وجودم رخت بربسته و جای خود را به جرأت و شهامت داده است. در نامه گذشته از سست رگی و عدم قدرت خویشتنداری بحث فرموده بودید. خیلی عجیب است، ولی تمام کارهایی که من کرده‌ام همه و همه فقط به این منظور بود که نشان دهم موجودی سست عنصر نیستم. اکنون تمام داستان را بدون کم و کاست و کتمان هیچ چیز برایتان تعریف می‌کنم. آن روز سیاه شده یکی از دوستانم مرا برای ملاقات والدینش دعوت کرده بود. نزدیک غروب بود. قبل از اینکه ما به خانه برسیم، دوستم شروع به مسخرگی کرد و گفت: چونکه من تاکنون با هیچ دختری نزدیکی نکرده‌ام واقعا مرد نیستم! وقتی که به منزلش رسیدیم به جای والدینش، فقط یک دختر بود. ما با هم شروع به صحبت کردیم و دخترک برای ما آبجو آورد. ناگهان فهمیدم که دوستم ناپدید شده و من خودم را با آن دختر تنها یافتم.

دخترک از من دعوت کرد که با وی آن کار را انجام دهم! اما وقتی که من امتناع کردم او مسخره‌ام کرد و در حالی که به زبان محلی کلمات اهانت‌آمیز به کار می‌برد، حتی مرا «کهنه ظرفشویی» خطاب کرد! این عبارت را در زبان ما برای مردهایی به کار می‌برند که قدرت مردانگی در آنها نبوده و از آمیزش جنسی عاجز هستند، بلکه مردی نااهل محسوب می‌شوند. نمی‌دانم شما که یک سفیدپوست هستید آیا می‌توانید تصور کنید که این حرف برای ما آفریقایی‌ها چقدر گران می‌شود؟ عاجز خوانده شدن، یکی از بزرگترین توهین‌ها و اهانت‌های اجتماع ماست. اگر من در آن ساعت، قدرت خود را به او نشان نمی‌دادم و ثابت نمی‌کردم که «می‌توانم» او آبروی مرا پیش همگان می‌برد. راستش را بخواهید در آن لحظه هیچگونه عشقی آنطوری که شما این کلمه را توصیف کرده‌اید در دل من نسبت به دختر وجود نداشت. بدون شبهه بگویم از وی متنفر و منزجر بودم، اما چاره چه بود؟ ترس از استهزا و خوار گردیدن از هر ترس دیگری عظیم‌تر بود. به من بگویید، یک مرد بدون اینکه اعمال مردانه انجام دهد، چگونه می‌توان نام مرد را رویش گذاشت؟

با کمال احترام: فرانسوا
۲۸ فوریه

برادر عزیز

خیلی خوشحال هستم از اینکه سرپوش را از روی دیگ برداشته و آنچه واقع شده، شرح داده‌اید. اساسا دلهره شما نه برای سلامت مزاج بود و نه هدف ازدواج داشتید، بلکه ترس از تمسخر و ریشخند و در انظار خوار گردیدن موجب این همه ناراحتی شده است. در واقع شما مثل یک مرد عمل نکردید، بلکه مثل همان «کهنه ظرفشویی!» یک مرد می‌داند که چه می‌خواهد، یک مرد می‌داند که چطور تصمیم بگیرد و چگونه بر طبق آن عمل نماید، اما شما تحت تأثیر حرف‌های یک دختر هرزه قرار گرفتید و نشان دادید که واقعا عاجز و ضعیف هستید. توهین کردن او و مهم‌تر بود یا انگشت‌شمار شدن توی یک دهکده؟ شما حتی در رفتن به خانه دوست خود مسامحه و بی‌ارادگی به خرج دادید و مثل یک مرد عمل نکردید! یک مرد باید باهوش باشد و این نوع دام‌ها را قبلا پیش‌بینی کند. همان حرف‌های دوستتان در طول راه کافی بود که حس سؤظن شما را برانگیزاند. به شما توصیه می‌کنم که از اینگونه رفقا دوری کنید. دیگر اینکه نوشابه الکلی قوه ممیزه و استقامت شما را ضعیف و سست کرده و بدین طریق او توانست شما را بفریبد.

او شما را مثل کهنه ظرفشویی فشار داد و روی میخ آویزان کرد! دوست من، نشان دادن جرأت و شهامت و مردانگی با این کارها یعنی دیوانگی و ناپختگی! شما مثل یک مرد عمل نکردید! یک مرد هرگز خودش را نمی‌بازد و خویشتن را به یک حرف هیچ و پوچ نمی‌فروشد. یک مرد نگهبان نفس خویش است. به خاطر می‌آورم که با گروه جوانان به خارج شهر رفته بودم. بعد از مدتی راه‌پیمایی طولانی به چشمه‌ای رسیدیم که آب زلال و خنکی از آن فوران می‌کرد. قبل از اینکه از آن آب گوارا بنوشیم، رئیس گروه دستور داد که نیم ساعت تمام باید مقابل چشمه بایستیم، ولی اجازه نوشیدن نداشتیم. پس از نیم ساعت همگی اجازه یافتیم که آب بنوشیم. این کار فقط بدین جهت بود که درس خویشتنداری بیاموزیم. می‌خواهید ثابت کنید که مرد هستید. بسیار خوب، ثابت کنید، اما از راه «خویشتنداری» و میانه‌روی، نه هرزگی. شما در دوران زندگی زناشویی نیز نیاز مبرم به خویشتنداری دارید. مثلا وقتی که همسر مردی بیمار است یا اشکالی برای آمیزش جنسی وجود دارد یا به سبب مأموریت یا مسافرتی از هم جدا هستند، در این مواقع اغلب زناکاری اتفاق میفتد، زیرا که مرد در دوران جوانی و مجردی، خود نگهداری و خودداری را نیاموخته است!

آیا شما بر آنید که خود را برای ازدواج آماده نمایید؟ برای رانندگی یک اتومبیل لازم است که انسان در ابتدا طرز هدایت کردن اتومبیل و چگونگی استعمال ترمز را یاد بگیرد، آنگاه کنترل سرعت آسان می‌شود. همچنین باید بگویم که بین خود نگهداری جنسی و عشق ورزیدن ارتباطی برقرار است که قبلا به آن اشاره کردم و می‌دانم که درک این مطلب تا حدی برایتان دشوار است. انسان هر قدر بیشتر خویشتنداری جنسی را یاد بگیرد، همانقدر در عشق‌ورزی با تمام دل و جان قوی‌تر می‌گردد. عشقی که از یک لبخند، یک اشاره، یا آهنگ صدای لطیف یک دختر که از قلب وی برخیزد، آغاز می‌شود. کنترل جنسی همچون یک فانوس نفتی می‌باشد که اگر فتیله آن میزان نشود، شعله بالا می‌گیرد به طوری که دود تمام لوله فانوس را سیاه می‌کند و فانوس دیگر نوری نمی‌دهد. پس برای داشتن نور کافی، همیشه باید فتیله‌اش را میزان کرد و نگذاشت که شعله بالا گیرد یا برعکس نور ضعیف شود. همانطوری که نور کافی از فانوس بستگی به میزان کردن فتیله دارد، به همان ترتیب عشق حقیقی نیز به کنترل غریزه جنسی ارتباط دارد.

به همین دلیل هر مردی، خواه پیر باشد خواه جوان، باید بداند که کنترل هوس، امری الزامی است. منظور این نیست که تمایلات جنسی زشت و نارواست، ولی تا زمانی که امیال جنسی تحت تسلط نباشد فروغ عشق هرگز نمی‌تواند بتابد و آنگاه مرد و زن نمی‌توانند به سعادت دلپذیر زناشویی برسند. هنر عشق‌ورزی، همچون هنرهای دیگر نمی‌تواند به مرحله عمل درآید مگر با انضباط و ترتیب درست و صحیح. تنها انضباط و روش معینی است که یک مرد را مرد جلوه می‌دهد و وی را شایسته عشق‌ورزی می‌سازد. حالا ممکن است بگویید: «مرد شدن» آنقدرها کار آسانی نیست. همین طور است دوست من، آسان نیست، بلکه در حقیقت بی‌نهایت مشکل است. در واقع مقاومت در مقابل هوس‌ها و امیال نفسانی، امری فوق‌العاده دشوار است.

حال که به این نکته رسیده‌ایم، خود را به انحراف و محکومیت تسلیم نکنید، اما به این موضوع توجه کنید که غریزه جنسی بنابر اقتضای طبیعت به منظور ارتباط با جنس مخالف به ما داده شده است. ارضای این غریزه بدون تفکر و تأمل در عاقبت کار به معنی تجاوز به عصمت خویش می‌باشد، چونکه این امر انسان را بر آن می‌دارد که لذت‌جویی را در وجود خود جستجو کند در حالی که آن را باید در اثر ارتباط با جنس مخالف در امر زناشویی بدست آورد و در او جستجو کرد. حس ارضای نفس و لذت‌جویی در درون انسان ریشه دوانیده در حالی که واقعیت و کامجویی در

یگانگی با جنس مخالف پیدا می‌شود. خارج از عالم زناشویی، رابطه جنسی یک حس شرمساری و پشیمانی که حاکی از سرکوفتگی و شکست و داغ بطلان باشد در شخص باقی می‌گذارد، با این وجود این موضوع را از نقطه نظر یک تراژدی نگاه نکنید.

حالا می‌گویید هوس‌هایم از اراده‌ام قوی‌تر بوده و رفته رفته شدیدتر و داغ‌تر می‌گردد. ممکن است درست باشد، اما آنچه که شما را ناتوان می‌سازد تا نتوانید بر هوی و هوس‌ها افسار زنید، همان روحیه و عقیده شخصی است که بر وجود شما حکمرانی می‌کند. باید بدانید که جسم شما مانند چیزهای دیگر چون استعداد، وقت و پول به خدا تعلق دارد. هر آنچه که اکنون دارید، خداوند به شما بخشیده تا آن را به جهت سعادت و خوشحالی همنوعان به کار برید. همچنین قدرت جنسی و جسمی بدان سبب به شما داده شده تا آن را برای کسی که خداوند برای شما معین کرده استعمال کنید. اگر برای این غریزه اهمیتی قائل هستید، پس آیا تا به حال به این فکر افتاده‌اید که توانایی جنسی بر اثر زیاده‌روی و ناپرهیزکاری رو به زوال و سستی می‌رود؟ تا زمانی که ازدواج نکرده‌اید بسی شایسته است که قدرت و نیروی خود را در فعالیت‌های ارزنده‌ای به کار برید، مثلا در خدمت به مردم و اجتماع، خدمت برای خانواده، خدمت برای نمازخانه و کلیسا و بالاخره خدمت برای کشور.

سلامت روحی و جسمی شما نیز در این قسمت در خطر است. از دوست و مصاحب کجرو، از مطالعه کتب گمراه‌کننده و از دیدن فیلم‌های تحریک‌آمیز دوری کنید. از خیال‌پردازی و توهمات ساختگی، از بی‌کاری و از پرخوری و نوشیدن مسکرات امتناع کنید. افکارتان را روی تحصیل و مطالعه، کار، ورزش، اکتشافات و اختراعات دنیا متمرکز نمایید. سعی کنید تا هنر و صنعتی فرا گیرید و با پشتکار و بردباری و متانت زندگی کنید. برای یک آزمایش و امتحان مشکل، مطالعه کنید. مسافرت کنید. خلاصه این کارها به شما فرصت می‌دهد که هوی و هوس‌ها را تلطیف کرده و قدرت بازوان خود را برای مقصودی سودمند و سازنده به کار برید، اما مسأله اینجاست که فعلا صلاح نیست که خود را در این گیرودار بیندازید. اگر می‌توانستم، دلم می‌خواست در این مورد شما را کمک کنم، اما فراموش نکنید که تنها یار شما در تمام زحمات و رنج‌ها، خود عیسای مسیح است. مسیح خداوند به خاطر تو مورد تمسخر قرار گرفت. آنها بر صورتش تف کردند. پس تو چرا باید از ریشخند یک دختر بی‌ارزش، ترس داشته باشی؟ عیسای مسیح، تنها کسی است که می‌تواند شما را یک مرد واقعی بسازد.

دوستدار تو: ترابیش
۶ مارس

کشیش مهربان، ترابیش
در نامه گذشته خوب مرا چوب‌کاری کردید، اما حالا برایم کاملا واضح شده که من از ریشخند دخترها خیلی ترس داشتم، یا فکر می‌کردم که مبادا آنها از معاشرت و مصاحبت با من دوری جویند، اما آیا قبل از ازدواج برای یک جوان لازم نیست که زن خود را بشناسد؟ آیا هنگامی که اعضای جنسی خوب کار نکنند، زندگی زناشویی به ناکامی و تلخی نمینجامد؟ اکثر دوستانم درباره زنانی که «سردی جنسی» دارند برایم صحبت کرده و گفته‌اند آمیزش و رابطه جنسی با اینگونه زن‌ها امکان‌ناپذیر است. همچنین عقیده عموم بر این است که این قبیل زنان، بچه نمی‌زایند. وانگهی قبل از ازدواج آدم نباید بفهمد که آیا با دختری که پیوند زناشویی می‌بندد، وی باردار می‌شود یا خیر که بعدها دچار اشکال نگردد و مجبور به اختیار همسر دیگری نشود؟ بنابه گفته خود که فرموده‌اید میل دارید دوست خوبی برایم باشید، من هم جرأت پیدا کرده‌ام که این سؤال‌های را مطرح نمایم. بی‌صبرانه منتظر نامه بعدی هستم.

دوستدار شما: فرانسوا
۱۲ مارس

دوست عزیز من
سؤالاتی که در نامه گذشته کردید، بسیار مهم هستند و من کوشش می‌کنم تا سرحد امکان به آنها پاسخ گویم. بر من پرواضح است که اغلب شما تصور می‌کنید خوشبختی و لذت‌جویی در زندگی زناشویی فقط و فقط به اعضای تناسلی و جنسی زن بسته است و بس! اما مجبورم که در اینجا به این نکته اشاره کنم که دستگاه تناسلی تنها اشکال یک ازدواج

نمی‌باشد. معاینات طبی اینگونه مسایل را بهتر مکشوف می‌سازد. ناگفته نماند که آلت جنسی و بکارت دختر همچون کاغذ زرورق و برگ گلی لطیف می‌باشد. همخوابی با دختری به منظور شناختن وی عملی کاملا احمقانه است. قبل از هر چیز باید دانست که زن‌ها با یکدیگر فرق دارند، حتی شکل و اندام آنها و آنچه در دلشان می‌گذرد با هم تفاوت فاحشی دارد. معذرت می‌خواهم، پنج دقیقه آمیزش و نزدیکی مثل حیوان، علاوه بر اینکه از اندام یک زن چیزی دستگیرتان نمی‌شود، هرگز هم نخواهید فهمید که در دلش چه می‌گذرد و چه فکری در سر دارد!

لغت «شناختن» از نظر مفهوم، واژه وسیعی می‌باشد. این لغت به زبان عبری در کتاب مقدس به کار برده شده است که معنی‌اش «نام شخصی را دانستن» می‌باشد. یا به زبان دیگر کسی را خوب شناختن، از وی مواظبت کردن و او را دوست داشتن و محترم شمردن معنی می‌دهد. کتاب مقدس این واژه را در سفر پیدایش فصل ۴ آیه اول برای اولین بار به کار می‌برد: «آدم زن خود حوا را بشناخت.» شما هرگز قادر نیستید که زنی را بشناسید مگر آنکه همسرتان باشد؛ یعنی شناختن زن امکان ندارد مگر بعد از ازدواج و آن هم در نزدیکی که خود حالاتی از عشق می‌باشد. پس آدم باید خود را به مخاطره اندازد؟ بلی، تا اندازه‌ای! ازدواج یعنی به خطر افتادن، اما اگر به خدا ایمان داشته باشید او شما را برکت خواهد داد و کمکتان خواهد نمود. در هر صورت این خطر ناچیزتر از آن است که شما درباره‌اش فکر می‌کنید. ماورای همه اینها هرگز افکارتان را با این مزخرفات آلوده نکنید که «زن‌ها سردی جنسی دارند.»

من با دکترهای مجرب آفریقایی و اروپایی صحبت کرده‌ام و آنها اظهار داشته‌اند که تاکنون یک زن را هم به عنوان نمونه ندیده‌اند که چنین امری درباره وی صحت داشته باشد. من هم تاکنون با هیچ شوهری برخورد نکرده‌ام که درباره همسرش چنین بگوید. این مزخرفات و یاوه‌گویی‌ها هیچ پایه و اساسی ندارد! اینها حرف‌هایی است که مردهای عاطل و اوباش برای تفریح خود ساخته‌اند! اکنون وقت آن رسیده تا درباره موضوعی بحث کنیم که در قلب یک دختر جوان پس از آمیزش چه می‌گذرد و چه حس می‌نماید. تاکنون ما مسایل را از دریچه دید مردان جوان می‌نگریستیم. شما تاکنون تصور می‌کردید که به وسیله آمیزش با یک دختر به وی «احسان» می‌کنید و به او لذت می‌بخشید! اما بعد از عمل آمیزش و آنچه در دل آن دختر می‌گذرد نظری نمی‌کنید و اطلاع ندارید که بعد از عمل، درون وی عمیقا از حزن و اندوه جانکاه پر می‌گردد! او آن خاطره را که با اولین مرد داشته هرگز از صفحه خاطرش نخواهد زدود و آن خاطره همواره با او خواهد ماند. او قادر نخواهد بود که آن را فراموش نماید، حتی اگر از او متنفر و منزجر باشد و بعدها با مرد دلخواهش ازدواج کند. همچنین برای مرد جوانی نیز همانطور است، زیرا اولین دوشیزه‌ای که با وی در بستر همخوابه شده، همیشه در خاطره‌اش زنده می‌ماند و پیوسته در این فکر است که آن دختر در عالم واقعیت از آن او گردد.

اغلب اوقات یک دختر از کارهایی که انجام می‌دهد آگاه نیست، به همین دلیل شما باید وی را متوجه اعمالش گردانید. شما این را به خوبی می‌دانید که باکره بودن قبل از ازدواج در آیین و رسوم مردم چقدر مهم و محترم است. این طبیعت یک دختر است تا موقعی که به عقد مردی درنیامده باید باکره باقی بماند. بنابراین شما موظف می‌باشید، بلکه این را همیشه به یاد داشته باشید که از دست دادن عصمت و بکارت برای یک دختر قبل از ازدواج چقدر خطرناک و گران تمام می‌شود و چه نتایج شومی به بار می‌آورد. حتی اگر خود او شخصا به آن کار مبادرت ورزد و برای این منظور، شما را مجبور و تحریک نماید و یا با وسوسه و عشوه‌گری اغوا شوید، ولی آن شما هستید که باید عاقبت این کارها را پیش‌بینی کنید و با خودداری و جوانمردی در این قبیل مواقع به او «احسان» نمایید و عفت و عصمت او را محفوظ نگه دارید.

با در نظر گرفتن فرمان عیسی که «همسایه خود را چون نفس خویش محبت نما» در حقیقت منظور این است که از ازدواج کردن خودداری نمایید یا به زبان دیگر وقتی که به همسایه خود آسیب می‌رسانید، در حقیقت نفس خویش را آزار می‌رسانید. بسیاری از جوانان اظهار می‌دارند که با آن دسته از دختران آمیزشی جنسی انجام می‌دهند که به این کار عادت کرده و خیال ازدواج در سر ندارند! ولی اگر شما خود را در این منجلاب آلوده کنید، بدون شک کار غلطی انجام می‌دهید و طرف شما، یک زن واقعی نبوده، بلکه وی یک فاحشه است که در نتیجه بر مردی و وجود خویش، خط بطلان می‌کشید! شما خودتان را فریب می‌دهید و خویشتن را در خطر عادت به کارهای زشت میندازید که ترک آنها در آینده بسیار دشوار بوده و در زندگی زناشویی، اشکالات زیادی ایجاد می‌کند. الکساندر دوما می‌گوید: «اگر با دختری آمیزش کنی که فقط تو را لذت بخشد، او را زیان می‌رسانی و اگر با دختری تنها به خاطر کیف و لذت

او آمیزش کنی، وجود خود را بر باد می‌دهی.» بدین دلیل صلاح نیست که انسان زن خود را تا هنگامی که از دست خداوند نگرفته و عقد و پیمان زناشویی نبسته «بشناسد» و یا حتی به خود اجازه دهد که در پی «شناختن» زن دیگری برآید. شما جوان‌ها واقعا عجیب هستید. تمام جوانان آفریقایی که من تا به حال ملاقات کرده‌ام، اکثریت قریب به اتفاق می‌خواهند که با یک دختر باکره ازدواج کنند و از طرف دیگر هم می‌خواهند قبل از ازدواج با هر دختری که سر راهشان قرار گرفته آمیزش جنسی کنند. ببینید که ضد و نقیض تا کجاست؟ وقتی که شما نامزد کسی را «خراب» می‌کنید از کجا معلوم است که کسی دیگر پیدا نشود و با نامزد شما همان رفتار را نکند؟ خداوند فرصت بی‌مانندی به شما بخشیده، شما می‌توانید مردی باشید که هرگز به زنی تجاوز نکرده است. در نتیجه زنی را انتخاب می‌کنید که با زنان دیگر قابل مقایسه نخواهد بود و او در زندگی مونس و همسر بلکه همه چیز شما می‌گردد.

غالبا متعجب می‌شوم که چرا خانواده‌هایی در آفریقا هستند که فاقد فرزند می‌باشند. من به این نکته معتقدم که یکی از دلایل معمولی، همان آمیزش جنسی پسر و دختر پیش از ازدواج می‌باشد، زیرا همین امر موجب بیماری‌های مقاربتی می‌گردد و ممکن است که علت مسدود بودن مجاری آلت تناسلی زن یا مرد در اثر آماس باشد، اما اینگونه بیماری‌ها با مداوای طبی معالجه می‌گردد. ما می‌توانیم پیرامون این مسایل وقتی که شما ازدواج کردید و اگر واقعا دچار این اشکالات شدید بحث نماییم. اجازه دهید نکته‌ای را توضیح دهم که اغلب مردان از آن اطلاعی ندارند. معمولا آبستنی و بارداری در موقع معینی صورت می‌گیرد و انتخاب روز همبستری و عمل لقاح پراهمیت است. بگذارید دوباره تکرار کنم، طبیعت زن‌ها با هم فرق می‌کند و شوهر روزی را که برای همبستری مساعد می‌باشد در طی گذشت سال‌های پس از ازدواج می‌فهمد. بنابراین، تجربه این عمل قبل از ازدواج، هیچ چیز به شخص یاد نخواهد داد.

با دانستن این حقایق، شما به خود اجازه نخواهید داد که در دوران بارداری با همسرتان نزدیکی کنید. همچنین اگر میل نداشته باشید که همسرتان بعد از فارغ شدن به زودی حامله گردد. شاید این اراده خدا باشد که مردی برای سال‌ها از همسرش پرهیز کند. البته امتناع از آمیزش در دوران بارداری، دلیل بر این نمی‌شود که همسرتان مجددا بچه‌دار نخواهد شد. به هر حال، صاحب بچه شدن یا نازایی، هیچ کدام با اختیار کردن زن‌های متعدد مطابقت ندارد. با وجود تمام دانش بشری و مساعی بهداشتی، نوزاد هدیه‌ای گرانبها از طرف پروردگار است. اگر بر فرض، خداوند این هدیه را عطا نکند باید بدانیم که تنها هدف ازدواج بچه‌دار شدن نیست. صرفنظر از بچه، اتحاد و پیوند زناشویی بین یک زوج که همچون موجودی واحد هستند، مفهوم عمیقی در بردارد. محققا هیچ زوجی تا زمانی که از پی چاره‌جویی برنیامده باشند، نباید خودشان را تسلیم به نازایی و بی‌اولادی کنند. مهم نیست که این بار بر دوش آنها تا چه اندازه سنگینی می‌کند. آنها باید بر این آزمایش فائق آیند و با ایمان راسخ تکلیف خود را در طریق دیگر بجویند.

شاید یک زوج بدون بچه می‌توانند سرپرستی یک کودک یتیم را به عهده بگیرند یا می‌توانند خودشان را در امور اجتماعی و خیریه از قبیل اداره کردن یک پرورشگاه داخل نمایند. با این کارها هم به اجتماع خود خدمت می‌کنند و هم خود را راضی می‌نمایند. من زوج‌های زیادی را می‌شناسم که بدین طریق عمل می‌کنند و زندگی آنها با مسرت و شادی سپری می‌گردد. اکثر دوشیزگان از ازدواج وحشت دارند! آنها به خود می‌گویند اگر من به خانه شوهر بروم و صاحب فرزند نگردم و شوهرم مرا طلاق گوید، یا همسر دیگری برگزیند، به کجا پناه ببرم؟ تکلیف من چه می‌شود؟ باید بدانید همین ترس نازایی کافی است که یک زن را نازا کند. به همین جهت شما باید در دوران نامزدی، نامزد خود را اطمینان دهید که وی را دوست دارید. باید او را اطمینان دهید که وی را فقط به خاطر خودش دوست دارید نه به خاطر بچه، حالا چه باردار شود یا نشود. روز جشن عقد و عروسی، در پیشگاه خداوند با همسرتان این عهد را می‌بندید: «من قول می‌دهم که تو را دوست بدارم و وسایل راحتی تو را فراهم نمایم. به تو احسان کنم و تا هنگامی که با هم زندگی می‌کنیم شریک غم‌ها و شادی‌های تو بوده و محافظت باشم.» انتخاب همسر و تصمیم به ازدواج با هدایت روح‌القدس یکی از بزرگترین و فرخنده‌ترین تصمیم‌های زندگی بشمار می‌آید.

دوستدار تو: ترابیش
۲۲ مارس

کشیش مهربان

آنچه در نامه گذشته نوشته‌اید، برایم خیلی تازگی داشت. من هرگز به این فکر نیفتاده بودم که تجاوز به یک دختر

هر چند که به دلخواه خود او باشد باز هم باعث سرافکندگی، آزردگی و اندوه او می‌گردد. من پیوسته فکر می‌کردم که باعث خشنودی و خرسندی وی می‌گردم. پس چرا تا به حال کسی در این مورد چیزی به من نگفته است؟ نه والدینم، نه معلم تعلیمات دینی، نه کشیش کلیسا، هیچ کدام در این باره هیچ چیز به من نگفته‌اند! فقط به خاطر می‌آورم که مبشری بر ضد زناکاری وعظ مفصلی کرده بود و با وعظ او سؤالات زیادی در ذهنم پدید آمد، اما وقتی که سؤال‌هایم را با پدرم در میان نهادم، او توی سرم کوبید! اینک من چون شخصی مجرم بسزای عمل خود رسیده و تحت «تنبیه انضباطی» قرار گرفته‌ام، بدون اینکه کسی برایم توضیح دهد که جرم من چه نوع جرمی است! همچنین در شگفتم که آیا بعد از شش ماه «تنبیه انضباطی» که از طرف کلیسا درمورد من اجرا گردیده، خدا هم به طریق اولی مرا خواهد بخشید یا خیر؟

اما باز هم سؤال دیگری در کنج ذهنم باقی مانده است. گرچه برایم روشن شده است که رابطه بی‌تأمل و اندیشه با هر زن سهل‌الوصول به منظور شناختن وی درد آدم را دوا نمی‌کند، اما برای ازدواج کردن باید دختر دلخواه خود را انتخاب کرد. برای برگزیدن یک دختر و برای ازدواج باید اول با وی آشنا شد. چطور می‌توانم دخترها را ملاقات کنم؟ کجا باید بروم و کجاها نباید پا بگذارم؟ درباره رقص چه عقیده‌ای دارید؟ چرا همین که پسری به دختری اظهار دوستی می‌کند وی تصور می‌نماید که آن پسر هیچ منظوری جز رابطه جنسی و تجاوز با وی ندارد؟ بالاخره اگر شما می‌گویید که شکل ظاهری یک دختر فقط برای انتخاب کردن کافی نیست، پس برای راهنمایی چه طریقی را ارائه می‌دهید؟ چطور می‌توانم بدانم که دختری مرا دوست دارد یا برعکس من او را دوست دارم؟ هیچ چیز جز سؤال کردن نمی‌دانم. امیدوارم که حوصله‌تان سر نرود.

با کمال احترام: فرانسوا
۴ آوریل

فرانسوای عزیز من

کاملا حق با شماست. به منظور انتخاب کردن همسر آینده، آشنا شدن با دخترها لازم است، اما اظهارنظر راجع به این موضوع هنوز در آفریقا کمی مشکل است که چه کار باید کرد، چونکه عرف و عادات دیرینه همواره قوی و استوار بوده و برای این اجتماع درک وجود عشق آنطوری که مسیحیت بیان می‌کند مشکل می‌باشد. مسیحیت عشق را به معنی واقعی خود آزاد دانسته و معتقد است که این موهبتی است عزیز مابین دو انسان سالم. سابقا دخترها را دقیقا محافظت می‌کردند و غالبا از ابتدای تولد و گاهی قبل از به دنیا آمدن آنها را برای دیگری نامگذاری می‌کردند و یا «به عقد» درمی‌آوردند! این قید و بندها با وجود رشد فکری مردم هنوز که هنوز است زنده و عملی باقی مانده است و نمی‌شود یکباره آنها را عوض کرد، اما من معتقدم که اکنون وقت آن رسیده که چند قدمی به جلو رویم. برای امکان به وجود آوردن ازدواج‌های سعادت‌آمیز باید برای پسران و دختران فرصت‌هایی پدید آورد که به طریق طبیعی و بدون دلهره و بدون خجلت و تظاهر با یکدیگر معاشرت کنند و یاد بگیرند که چگونه یکدیگر را محترم بدارند.

تحصیل در مدارس مختلط و فعالیت‌های جوانان، تفریحات سالم و گردش‌های دسته‌جمعی، همه اینگونه فرصت‌ها را به وجود می‌آورد. برای کلیسا نیز کار پرثمری خواهد بود که چنین امکاناتی برای نسل جوان فراهم سازد. از من پرسیده بودی کجا خوب است تا بروم؟ این بستگی به محیط شما دارد. شما باید کلاه خود را قاضی کنید و راه و رسم خویش را معین کنید و روشی انتخاب کنید تا کسی بر شما خرده نگیرد و باعث تحقیر شما نشود. پیوسته در دل خود بگویید: «سعی می‌کنم در عالم دوستی و معاشرت، تمام آداب انسانیت را بجا آورم و کوشش می‌کنم تا جامه جمیع کمالات انسانی باشم.» بهترین فرصت برای دختران و پسران برای دوستیابی، موقعی است که عده‌ای دور هم گرد آمده باشند، ولی نه جفت جفت. در این قبیل مواقع انتخاب نامزد مناسب است، ولی شیطنت و ناخنک زدن «ممنوع و موقوف»، زیرا که خارج از نزاکت و ادب می‌باشد.

گاهی سؤظن دختری از این بابت است که می‌بیند پسری برخلاف آداب و رسوم جوانمردی می‌خواهد با وی خلوت کند و خودش هم دلیلی برای این امر نمی‌بیند. خیال تجاوز از این نظر به ذهنش می‌آید که خودش از این پیشامدها داستان‌ها شنیده و شاید به این نوع سوانح برخورد کرده باشد که در نتیجه جز خاطره‌ای ملال‌انگیز چیز دیگری برایش به جای نمانده است، ولی باز هم در اینجا به خود شما بستگی دارد که با وی چگونه رفتار می‌کنید. مطمئن

هستم دخترهای فهمیده در پی فرصتی برای دوستیابی هستند. اگر دختری صمیمی باشد، آن شما هستید که به وسیله رفتار و کردار خود از بزرگداشت و صمیمت وی، برخودار خواهید شد. من به شما توصیه می‌کنم که هدف شما باید این باشد. تمام دوستان شما باید آنهایی باشند که به دختران احترام گذاشته و رعایت همه چیز را نسبت به آنها بنمایند.

بلی، روزی سرانجام باید همسر آینده خود را انتخاب کنید. نباید عجولانه تصمیم بگیرید تا بعدها مجبور به عوض کردن رأی خویش باشید. در نظر خداوند، پیوند ازدواج ناگسستنی است و هیچ چیز به غیر از مرگ نمی‌تواند زوجین را از هم جدا کند. مسیح اعلام کرد: «از آن پس دو نیستند، بلکه یک جسد. پس آنچه خدا پیوست انسان آن را جدا نسازد.» برای اینکه شما را در انتخاب همسر راهنمایی کنم تقاضا می‌کنم که سؤالات ذیل را از خودتان بنمایید:

۱- از نامه گذشته شما می‌فهمم که بخشش و فیض الهی برایتان مهم است. این بدان مفهوم است که تصور زندگی کردن بدون عیسای مسیح برایتان مشکل است. بنابراین اولین سؤال این باید باشد: آیا دختر مسیحی است؟ آیا می‌توانم با وی دعا کنم؟ در حقیقت، بدون توجه به این امر چگونه می‌توان مشکلات خود را با وی در میان نهاد؟ بنابراین مطمئنا دختری که هم مذهب شما نیست، نخواهید پذیرفت، زیرا اتحاد بین زوجین، خود پایه و اساس اتحاد خانوادگی است.

۲- باید از خود سؤال کنید که آیا دوستش دارم؟ چطور می‌توان فهمید که دوستش دارید؟ اگر از دوری او بی‌تاب هستید، اگر حتی زندگی کردن بدون او تصورش برایتان امکان ندارد، اگر وی تمام افکارتان، تمام وجودتان، تمام خواب‌هایتان را تسخیر کرده است و اگر خوشبختی او خوشبختی خود شما باشد، آنگاه می‌توانید مطمئن باشید که وجود عشق در کار است. اگر دختر غالبا برای شما نامه می‌نویسد و سعی می‌کند تا شما را خوشحال کند یا از ملاقات با شما می‌گریزد و به اصطلاح ناز می‌کند و از همه بالاتر با پسرهای دیگر دوستی ندارد آنگاه می‌توانید خاطرجمع دارید که او عمیقا به شما علاقه‌مند است.

۳- اگر قرار است که او همسر آینده شما باشد، دوست داشتن وی مثل یک خواهر کافی نیست. باید او را چون یک زن دوست بدارید و عاشق وی باشید. باید از خود بپرسید: آیا می‌خواهم که او مادر فرزندانم باشد؟ باید با این سؤال مواجه گردید، زیرا اغلب، صورت زیبا و ظاهر فریبنده یک دختر شما را اغوا می‌کند، ولی هنگامی که با بعضی معایب وی آشنا می‌شوید آنگاه خود به خود از برگزیدن وی امتناع می‌ورزید. همانطور دختر باید از خود سؤال کند آیا مایل هستم که متعلق به این پسر باشم؟ آیا مایل هستم که مادر فرزندان او گردم؟ معلوم است که هیچ دختری نمی‌خواهد مادر فرزندان پدری فاسدالاخلاق و هرزه، تنبل و معتاد و بی‌عار باشد.

۴- آخرین سؤال این است: آیا او کسی است که معلوماتش، رفتارش، استقامت و تحملش، علاقه و راهنمایی‌هایش، محبت و عشقش بتواند در زندگی مشوق و هادی و مشاور من چه در کار و چه در غم و شادی باشد؟ همیشه سعی کنید دختری را انتخاب کنید که تا اندازه‌ای تحصیلکرده باشد تا با مسایلی که همواره ضمن کارهایتان مواجه می‌شوید با وی در میان گذارید. این نکته خیلی اهمیت دارد. عشق واقعی سخن می‌گوید، اما تظاهر به عشق کاذب که لال باشد دیر یا زود می‌میرد و نابود می‌شود و جز حسرت اثری برجای نمی‌گذارد.

دو سه سؤال دیگر هم هست که باید از خود بپرسید. مثلا درباره صحت مزاج، موقعیت اجتماعی و سن وی. خیلی بهتر است که همسرتان از شما کمی جوان‌تر باشد، اما نه خیلی زیاد. برای یک جوان بهترین موقع ازدواج مطابق تحقیقات پزشکی در سن بیست و پنج سالگی و برای دختر بیست و یک سالگی می‌باشد، اما هر آنچه من در این نامه نگاشته‌ام، تمامش راهنمایی است که در اثر مطالعه و تجربه از مغز انسان تراوش کرده است. شما باید به این امر پی ببرید که ازدواج پر از ماجراهای دلپذیر و در عین حال ناراحتی‌های غیرمترقبه بوده که فقط با فیض پروردگار انسان می‌تواند به خود جرأت و شهامت ببخشد و زیر بار این مسؤولیت خطیر برود. به عبارت دیگر خداوند باید تنها هادی و راهنمای شما باشد. بگذارید خداوند شما را در انتخاب همسر هدایت کند.

در اینجا همان سؤال بخشش و فیض خداوند که از من کرده بودید، پیش می‌آید. تا زمانی که به فیض و بخشش خدای

متعال نائل نشده‌اید، وی قادر نخواهد بود که شما را هدایت کند. تخطی کردن از فرمان و شریعت خداوند، به معنی جدا شدن از او می‌باشد. مثلا تصور کنید که بین ما و خداوند ارتباط تلفنی وجود دارد که با سیم این ارتباط برقرار می‌ماند، ولی گناه سیم را پاره کرده است. بنابراین قبل از اینکه بتوانیم صدای خداوند را بشنویم واجب است که سیم را تعمیر و متصل نماییم. موضوع آنقدرها ساده نیست. «تنبیه انضباطی» پس از شش ماه دلیل این نمی‌شود که خود به خود بخشیده شده‌اید. فیض خدا بی‌ارزش نیست، بلکه بسیار گرانبها می‌باشد. مستفیض شدن و بخشش یافتن، مستلزم توبه کردن از گناهان و عوض کردن قلب است. این کار به مراتب از مدتی طولانی به کلیسا نرفتن، مشکل‌تر است.

اگر کلیسا این رویه را با شما پیش گرفته فقط به این دلیل است که به مردم نشان دهد با آنگونه کردار و رفتار موافق نمی‌باشد. شش ماه به کلیسا نرفتن به هیچ وجه نه می‌تواند جای توبه را بگیرد و نه می‌تواند به منزله مجازات باشد. این یک نوع تحمیل تعمدی به عیسای مسیح می‌باشد که مجرمیت ما را بر روی صلیب متحمل گردیده است، «زیرا به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.» خدا برای نجات ما به وسیله عیسای مسیح جریمه گناهان ما را پرداخت. از شما دعوت می‌کنم که مزبور حضرت داوود شماره ۳۲ را به دقت مطالعه کنید که یکی از رازهای زندگی مسیحیان در توبه کردن و هدایت خداوند نهفته است. حضرت داوود می‌فرماید: «هنگامی که خاموش می‌بودم، استخوان‌هایم پوسیده می‌شد» و اضافه می‌کند: «به گناه خود نزد تو اعتراف کردم.» خداوند در پاسخ می‌گوید: «تو را حکمت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت، ارشاد خواهم نمود.» اینک تمام مزبور سی و دوم در اینجا آورده می‌شود:

«خوشا به حال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید. خوشا به حال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد و در روح او حیله نمی‌باشد. هنگامی که خاموش می‌بودم استخوان‌هایم پوسیده می‌شد، از نعره‌ای که تمامی روز می‌زدم، چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می‌بود، رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید. به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم عصیان خود را نزد خداوند اقرار می‌کنم، پس تو آلایش گناهم را عفو کردی. از اینرو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آب‌های بسیار به سیلان آید، هرگز به او نخواهد رسید. تو ملجای من هستی، مرا از تنگی حفظ خواهی کرد و مرا به سرودهای نجات، احاطه خواهی نمود. تو را حکمت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر توست، نصیحت خواهم فرمود. مثل اسب و قاطر بی‌فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می‌دهند والا نزدیک تو نخواهند آمد. غم‌های شریر بسیار می‌باشد، اما هر که بر خداوند توکل دارد، رحمت او را احاطه خواهد کرد. ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید و ای همه راست‌دلان، ترنم نمایید.»

حالا می‌توانم پیش‌بینی کنم که در نامه بعدی خواهید پرسید: «چگونه می‌شود توبه کرد؟» این سؤال در حقیقت کلید زندگی است. جواب این سؤال نیز چون سؤال‌های دیگر می‌باشد، اما موضوع اینجاست که به وسیله نامه نمی‌توانم به شما پاسخ گویم، زیرا اکنون ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که باید پهلوی هم بنشینیم و مثل دو برادر با هم بحث و صحبت کنیم. صمیمانه از شما دعوت می‌کنم که به دیدن من بیایید. هیچ کس نمی‌تواند انجیل را به خویش اعلام کند ما نیز به برادر و همنوعی نیازمندیم تا عهد جدید را بر ما وعظ نماید. یکی از بزرگترین نویسندگان عصر ما «دیریچ یان هوفر» این حقیقت را در نوشته خود تأکید کرده و اینطور می‌گوید: «مسیح به منظور کمک به ما، برادر ما شده و این برادر با تمام اقتداری که به وی داده شده، «مسیح» نام گرفته است. این برادر مظهری از حقیقت و فیض خداست. او برای مساعدت به ما بخشیده شده است.» برای مسافرت شما مبلغی پول می‌فرستم و در انتظار دیدار شما هستم.

برادر شما در مسیح: ترابیش
۸ آوریل

برادر عزیز در مسیح

در مسافرت به من خیلی خوش گذشت. در این باره بعدا برای شما خواهم نوشت. قبل از هر چیز می‌خواهم بگویم که از تماس با شما چقدر استفاده روحانی بردم. اعتراف می‌کنم که برای ملاقات با شما درنگ کردم، ولی در واقع عامل مؤثر، آن پولی بود که شما برایم فرستاده بودید و بالاخره مرا مجبور به اتخاذ تصمیم نمود. من مصمم بودم که پس

از ملاقات با شما مهر خاموشی بر لب بزنم و فرصت حرف زدن را بیشتر به دست شما بدهم. قبول می‌کنم که ترس داشتم. آن جنگ و جدالی که درمورد دختر با رهبران کلیسا داشتم آنقدر مرا ناراحت نکرد، اما از دیدن شما عرق شرم بدنم را خیس کرده بود. مدتی را که با شما گذراندم، دو چیز باعث تعجب من گردید. یکی اینکه در خانه شما حس نمی‌کردم در مقابل یک قاضی قرار گرفته‌ام، بلکه برای من اینطور جلوه می‌کرد که با برادرم هستم یا با یک گناهکار دیگر همچون خودم. روی همین اصل خودم را با شما در مقابل خدا مساوی احساس می‌نمودم. همین امر به من قدرت داد تا درباره شکست‌های گذشته خود صحبت کنم که تا حدی باعث تسلی خاطرم گردید. دیگر اینکه داستان دهقانی که اعتراف کرده طناب را دزدیده است، ولی درباره بز چیزی ذکر نکرده، در من تأثیر کرد. خیلی خندیدیم و خیلی خوش گذشت. از این ماجرا من نتیجه گرفتم که توبه امری غم‌انگیز نبوده، بلکه بسیار شادی‌آفرین می‌باشد که انسان را از دلهره رهایی می‌بخشد و باری گران را از دوش آدم برمی‌دارد.

هنوز برایم سخت است که قبول کنم خداوند بدون مجازات کردنم مرا بخشیده است و همچنین به خود تلقین کنم که عیسای مسیح «غم‌های مرا بر خود گرفت و دردهای مرا بر خویش حمل نمود» در حالی که سزاوار اصلی من هستم. گاهی اوقات به این فکر میفتم که اگر مرا به عقوبت اعمالم می‌رساندند و مجازات می‌کردند، شاید بیشتر احساس آرامش می‌کردم تا به وسیله طلب بخشش، اما همانطوری که فرمودید بعید نیست که اندیشه من از تکبر و شرارت سرچشمه بگیرد. کوشش می‌کنم این ایمان را در خود قوی کنم که عیسای مسیح همه کار برایم انجام داده است. هرگز آن لحظه را فراموش نمی‌کنم. وقتی ما دو نفری با هم دعا کردیم و شما با ذکر این آیه از کتاب اشعیای نبی، فصل ۴۳ آیه اول به من جرأت بخشیدید: «مترس، زیرا که من تو را فدیه دادم و تو را به اسمت خواندم، پس تو از آن من هستی» و یوحنا فصل هشتم آیه ۳۶: «اگر پسر، شما را آزاد کند در حقیقت آزاد خواهید شد.»

شما راست می‌گویید، اعلام و درک مفاهیم انجیل به وسیله خودم بر خودم، غیرممکن است. من همواره می‌خواستم که مسیحی خوبی باشم، اما تاکنون به موضوع بخشش اطمینان نداشتم، ولی حالا دارم. گوش کنید که هنگام مراجعت در حین سفر چه اتفاقی برایم رخ داد! دارم از خوشحالی دیوانه می‌شوم، خودم را گم کرده‌ام، من... نمی‌دانم چه... خلاصه من با یک دختر آشنا شدم! کلمات برای تعریف این داستان، ناتوان به نظر می‌آیند. باید بگویم که در زندگی فقط یک دختر دیدم که همانند او هرگز ندیده بودم. او مثل یک ملکه است. آن دختر مرا مجذوب خویش کرده و باور نکردنی است اگر بگویم او چقدر زیباست یا چه دختر تمام عیار و کامل و متین و آراسته می‌باشد! کلمات، بی‌رنگ و نارسا و بدون قدرت بوده و اصولا شایسته توصیف وی نیستند. آری، من دختری را دیده‌ام که در آینده همسرم خواهد بود!

میل دارم همین حالا صورت شما را ببینم که دهانتان چگونه از تعجب باز مانده است. در حقیقت همه چیز یکباره بعد از دیدار ما اتفاق افتاد که مرا دچار حیرت و معمایی بزرگ کرده است. آیا فکر می‌کنید که این هدایت خداوند باشد؟ آیا تصور می‌کنید ارتباطی بین این عشق و محبت و تصمیمی که در مقابل خداوند گرفته‌ام وجود دارد؟ به من اطمینان داده‌اید که بعد از اتصال و ترمیم «سیم تلفن» خداوند مرا هدایت خواهد نمود، اما اینقدر زود؟ با چنین دقتی؟ آیا خداوند نزدیک ما هست؟ متوحشم و دارم می‌لرزم... چیزهای زیادی دارم که بگویم، اما در اینجا نامه را تمام می‌کنم، چونکه می‌خواهم دوباره برایش نامه بنویسم.

دوست گیج شما: فرانسوا
۱۵ آوریل

دوست گیج من

آنقدر از خواندن نامه شما خوشحال شدم که حد و حصری ندارد. این آشنایی تازه را تبریک می‌گویم. اگر خوب تجزیه و تحلیل کرده باشم، تصور می‌رود که واقعا عاشق شده‌اید. از خداوند بزرگ سپاسگزارم که این تجربه را به شما عطا فرموده است. او دعای مرا اجابت کرده است. بلی، مطمئنم که ملاقات شما با آن دختر ارتباطی با ایمان داشته باشد. خداوند همیشه کارها را به فوریت انجام نمی‌دهد، گاهی هم به وسیله آزمایش کردن ایمان و آموختن بردباری، ما را در انتظار می‌گذارد. اگر او به دعای شما بدین زودی و روشنی پاسخ گفته، دلیل آن است که می‌خواهد در زندگی نوین، شما را تشویق کرده و درس تازه‌ای بیاموزد، اما او بی‌محابا کار می‌کند و همواره نزدیک شماست، حالا شما چه متوجه باشید و چه نباشید. امیدوارم که آن لرزش و التهاب درونی که از شدت شادی است، شما را ترک نکند. «افتادن

به دست‌های خداوند زنده چیزی هولناک است» (عبرانیان ۱۰: ۳۱)، اما خواهش می‌کنم که به من اجازه دهید سؤالی بکنم. واقعا کنجکاوی مرا تحریک کرده‌اید. این دختر کیست؟ خواهش می‌کنم به تفصیل برایم بنویسید که با این فرشته چگونه آشنا شده‌اید؟ آیا او هم شما را دوست دارد؟ با والدینش صحبت کرده‌اید؟ می‌توانید با وی ازدواج کنید؟ آیا اجازه است که خودم را برای وعظ جشن عروسی حاضر کنم؟ امیدوارم هر چه زودتر مرا از این موضوع مطلع گردانید.

دوست کنجکاو تو: ترابیش
۲۰ آوریل

پدر روحانی عزیز

از روزی که آخرین نامه شما رسید تاکنون چهار هفته می‌گذرد. خیر قربان، خودتان را برای وعظ حاضر نکنید! شاید سال‌ها وقت لازم باشد تا بتوانم ازدواج کنم! من خیلی بدبختم! قبل از هر چیز اجازه بفرمایید تا تمام داستان را برایتان تعریف نمایم. ما همدیگر را توی اتوبوس دیدیم. او یک بچه در بغل داشت. بعدا فهمیدم که بچه عمه‌اش می‌باشد. عمه‌اش مریض بود. من قبلا فکر می‌کردم که دخترک ازدواج نکرده است. دو چمدان و مقداری خرده‌ریز، کنارش قرار داشت. صندلی برای نشستن نبود. جاده دست‌انداز زیاد داشت و خراب بود. ما برای اینکه نیفتیم، مجبور بودیم به همدیگر تکیه دهیم. درباره موضوع‌های روزمره با هم صحبت کردیم. به من اینطور وانمود می‌کرد که او با دخترهای دیگر فرق دارد. گفتنش مشکل است. او از دخترهای دیگر روشنفکرتر به نظر می‌رسید.

وقتی که به مقصد رسید، از من خواست که چمدان‌هایش را از میان پنجره به دستش دهم، اما قبل از اینکه من به چمدان‌ها دست بزنم، راننده از بس عجله داشت، ماشین را روشن کرد و می‌خواست حرکت کند. خلاصه پس از چند دقیقه جر و بحث، او را مجبور به توقف کردم. چه می‌توانستم بکنم! وقتی که از اتوبوس خارج شدم، دیدم با مقداری از اثاثیه و غریبه‌ای تنها هستم! بعد از بیست دقیقه، دخترک و بچه را در آغوشش دیدم که هر دو گریه می‌کردند. امیدی نبود که همان روز بتوانم اتوبوسی پیدا کنم و به سفرم ادامه دهم. بنابراین او از من دعوت کرد تا به دهکده‌ای که در چند کیلومتری جاده قرار داشت، بروم و در خانه والدینش مدتی با آنها اقامت نمایم. چه وضع عجیبی بود! در حالی که بچه در بغلش بود و بقچه‌ای روی سرش و دو چمدان در دست من، به دهکده رسیدیم. این منظره برای اهالی دهکده تماشایی بود!

بعد از تعارفات معمول، اوضاع را برایم شرح داد. آنگاه غذای مطبوعی صرف شد. هزار بار تمام سؤالاتی که شما ذکر کرده بودید از نظرم گذشت. پاسخ تمام آنها «مثبت» بود. او مسیحی و محصل است و به تدریس علاقه دارد. تصور نمی‌کنم غیر از او کسی دیگر شایسته مقام مادری فرزندانم باشد. او کمی از من کوچکتر می‌باشد و از صحت مزاج برخوردار است... وانگهی احساس می‌کردم که او نیز به من علاقه دارد، زیرا چشمانش همه حرف‌ها را به من زده بود. اولین فکرم این بود که او را هنگام شب به جایی دعوت کنم، چون از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم، این موضوع به کلی از یادم رفت. روز بعد خانه‌اش را ترک گفتم. والدینش مؤدب بودند، ولی چیزی نمی‌گفتند. تقریبا هر روز برای هم نامه می‌نوشتیم. یکی از آن نامه‌ها را برای مطالعه سرکار، در جوف پاکت گذاشته‌ام و خواهش می‌کنم هر چه زودتر آن را پس بفرستید. از آن نامه می‌توانید بفهمید که او تا چه اندازه جدی است. خیلی خوشحال بودم. تمام اوقات را برای نقشه‌های آینده سپری می‌کردم...

بعد صورت حسابی برایم فرستادند! لغت دیگری نمی‌توانستم پیدا کنم. پدرش می‌خواهد او را بفروشد و هر که بیشتر پول بدهد زودتر می‌تواند او را تصاحب کند! ۲۵۰ لیره پیشاپیش! تازه این اول کار است. توجه کنید، کسی که مانند کالایی مورد معامله و داد و ستد قرار گرفته، همان موجودی است که من به او سخت عشق می‌ورزم. حالا می‌خواهید چه بگویید؟ هرگز درباره این مسأله غم‌انگیز فکر نکرده‌اید! اینطور نیست؟ آن فرضیه شگفت‌آور که درباره عشق و عواطف بیان فرموده بودید، حالا کدام دردم را دوا می‌کند؟ هیچ کس قادر نیست که ما را از دوست داشتن یکدیگر بازدارد و حتی احدی قدرت ندارد که ما را از هم جدا کند و جلوی ازدواج ما را بگیرد. با در نظر گرفتن رسوم و آداب متداول، ازدواج ما باور نکردنی و غیرقابل تحمل به نظر می‌رسد، زیرا بر طبق قانون، دختر همسر شوهرش نیست، بلکه کنیز جهاز و مهریه می‌باشد.

۲۵۰ لیره! برای من غیرقابل تصور است. شما کاخ‌های رؤیایی برایم ساختید، اما ظلم و بیدادگری، بی‌رحمانه این کاخ‌های طلایی را فرو ریخت و به خرابه‌ای مبدل کرد. دیگر امیدی در زندگی برایم وجود ندارد. آیا میل دارید که رختشوی شما بشوم و رخت‌هایتان را آنقدر سفید بشویم تا موهایم سفید گردد؟ توجه کنید، درست است که من گستاخ شده‌ام، اما در واقع استحقاق این همه طعنه‌ها و سرزنش‌ها را ندارم. دیگر راهی برایم وجود ندارد که از این یأس و حرمان بگریزم. اینک مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهم... می‌خواهم گریه کنم و فریاد برآورم... می‌خواهم بنام دوشیزگان بی‌گناهی فریاد برآورم که مجبور به ازدواج با پیرمردهای پولداری می‌شوند که زنان متعدد دارند، اما کیست که صدای مرا بشنود؟ من آنهایی را که مسؤولیت خطیر مملکت را به عهده دارم، متهم می‌کنم! آنهایی که دسترنج دیگران را می‌برند و از بغل بیچارگان نان می‌خورند و به جای اینکه جلوی این ثروتمندان حق‌ناشناس را که زنان را به انحصار خود درمی‌آورند، بگیرند و رسوم پوسیده حیوانی و استثماری را منسوخ نمایند، پول و مال و ناموس اجتماع را می‌بلعند!

من هیأت دولت و هیأت قضات را متهم می‌کنم! نفرین بر این حکومت دیکتاتوری و استبدادی که دخترها را مجبور به ازدواج با جانوران می‌کنند و فریاد از دست خانواده‌هایی که بدین وسیله کسب درآمد می‌نمایند! من رسوم و عادات و ظواهر تمدن را متهم می‌کنم که مانع از ازدواج و توالد و تناسل گشته و به والدین اجازه می‌دهند که از فرزندانشان بهره‌برداری نمایند! من این اعتقاد موروثی را متهم می‌کنم که آزادی افراد ملت و جوانان را به دست پیران کهنه‌پرست سپرده است! من این پدرهای بی‌عار را متهم می‌کنم که به خاطر تنبلی و پرداخت قروض خود و تهیه سیگار و مشروب و اتومبیل و ... دختران معصوم خویش را می‌فروشند! من دختران را متهم می‌کنم که با این همه تحقیر و اینگونه توهین‌ها و اعمال غیرانسانی از قبیل شیربها، جهاز و مهریه، مهر سکوت بر لب می‌زنند و خودشان را بی‌تفاوت نشان داده و به والدین خود آنچنان آزادی می‌دهند که هر کاری دلشان می‌خواهند، بکنند! همین دخترها هستند که به محض رفتن به خانه شوهر فریادشان بلند می‌شود و خانه شوهر را همچون زندانی که دورش سیم خاردار کشیده‌اند، می‌دانند!

من کلیسا را متهم می‌کنم که به جای تعلیم، مرا تسلیم قانونی که خشن‌تر از هر شریعت بود نمود که اصولا از این مسأله سر درنمی‌آورم! هنگامی که من تخطی کردم به فیض خدا بیشتر احتیاج داشتم، ولی آنها محرومم کردند! من کلیسا را بدان جهت متهم می‌کنم که به جای کمک کردن، مجازاتم کرد تا در نتیجه شغل خود را از دست دادم و بیشتر به سوی فساد رفتم! چرا خداوند که خود حافظ پیوند زناشویی است، طریق ازدواج را نشانم نمی‌دهد و به من قدرت نمی‌بخشد که در آن طریق گام بردارم؟ اگر ازدواج کردن، مستلزم داشتن پول است چرا خداوند ۲۵۰ لیره از آسمان برایم نمیندازد؟ پس قدرتش کجاست؟ آیا او از خداهای ساختگی قوی‌تر نیست؟ پس این چه خدایی است؟ شما احساساتی در من برانگیخته‌اید که هرگز ظرفیت و صلاحیت آن را نداشتم. به من درس عاشقی آموختید! آتشی آنچنان آسمانی در دلم افروختید که بدون شعله‌هایش، وجودم روشن و گرم نخواهد شد، اما اکنون این آتش همواره وجودم را می‌سوزاند! این آتش مرا به تحمل و لب بستن وامی‌دارد. سرانجام همین آتش است که جانم را می‌سوزاند و خاکسترم را بر باد می‌دهد... انتظار جوابی ندارم، زیرا جوابی وجود ندارد.

با کمال احترام فرانسوا
۲۸ آوریل

گفتار آخر

پس از خواندن آخرین نامه که هنوز بدون جواب مانده، مدتی طول کشید تا از ضربه‌ای که به من وارد شده بود آرامش پیدا کنم و تمرکز اعصاب بیابم. از وقتی که دوستم اجازه انتشار این نامه‌های خصوصی را به من داد، بدون مناسبت نیست که درباره آنها چند کلمه‌ای با خواننده صحبت کنم. این فریاد خطر است، این فریاد کمک است. شما را به مبارزه می‌طلبد، مخصوصا جوان روشنفکر را. آیا آنچه دوستم در آخرین نامه‌اش ذکر کرده حقیقت دارد؟ آیا جوابی وجود ندارد؟ هر چیز بر پایه این پاسخ استوار است. وظیفه هر کس حقیقت‌جویی است. بیایید از آهنگ تلخ نامه گذشته ناراحت نشویم و از اتهاماتی که بر عدالت وارد شده نرنجیم. بیایید از سؤالاتی که این دوست مطرح کرده نگریزیم. اگر این دوست ما شخصا دارای دختر بود، خودش هم سخت نمی‌گرفت؟ بیایید از خودمان دفاع نکنیم. کلیسا هم نباید این کار را بکند. بیایید اول گوش بدهیم و واقعا تفکر کنیم. بیایید خودمان را جای او قرار

دهیم. این جوان دل‌سوخته‌ای است که می‌خواهد با ما درد دل کند. هزاران نفر دیگر نیز به این یأس و حرمان گرفتار هستند. جواب آخرین نامه برای من بسیار دشوار می‌آمد. مسیحی بودن برای من که اروپایی هستم کار آسانی نیست! اکنون واضح‌تر و کامل‌تر پی می‌برم که پرستش و اطاعت خدای زنده برای آفریقایی‌ها چقدر مستلزم جرأت و از خودگذشتگی است. مبادله این نامه‌ها همانطوری که کتاب مقدس می‌گوید به من یاد داد که قلب انسان «فاسد و خراب شده است.» مهم نیست که پوست بدن چه رنگی می‌باشد، زیرا خداوند بدون در نظر گرفتن پوست بر قلب بشر نظاره می‌کند و در نظرش سیاه‌پوست و سفیدپوست فرقی ندارد. بدین دلیل هنگامی که در پیشگاه عدل الهی قرار می‌گیریم، مسأله نژادی و ملی برایش مطرح نیست. اطمینان به رازگویی و اظهار حقایق بین من و آقای فرانسوا که از دو نژاد مختلف بودیم، امکان نگارش این نامه‌ها را به وجود آورد که آن هم به وسیله عیسای مسیح و تعالیم اوست که این برادری و برابری موجود گشته است.

رولاند. د. پوری، یکی از شبانان و استادان شهیر که مدتی در مدارس علوم الهی آفریقا تدریس کرده می‌گوید: «بالا بردن پایه اجتماعی و مقام زن، واجب‌ترین عمل روحانی و سیر تکامل آفریقاست. تا زمانی که زن آزاد وجود ندارد، مرد نیز آزاد نمی‌باشد و تا زمانی که خانواده مستقل و مسؤول نیست، استقلال نیز مفهومی ندارد.» می‌خواهم به دنبال این گفته اضافه کنم: «تا زمانی که ازدواج با رنگ عشق نقاشی نگردد، خانواده مستقل و خوشبختی تشکیل نمی‌گردد.» شاید دوست ما در آستانه عظیم تجربه و ایمان قرار دارد. شاید خدا می‌خواهد در آخرین دقایق شکست و نومیدی، قدرت خویش را بر وی ظاهر نماید، زیرا که هیچ چیز برای خدا غیرممکن نمی‌باشد. درهای او هنگامی گشوده می‌گردد که تمام درهای ما بسته باشد.

جلد دوم این کتاب تحت عنوان «دختری در چنگال عشق و هوس» که توسط نامزد جوان مذکور برای مؤلف نوشته شده، پیرامون عشق و نامزدی و ازدواج و مسایل دخترها بحث می‌کند. به خوانندگانی که مایل هستند بدانند آینده این جوان آفریقایی به کجا مینجامد، پیشنهاد می‌شود جلد دوم این کتاب را مطالعه فرمایند.